شاعر: زنده یاد"انیس آزاد"
ویراستاری و ارسال: احمد پوپل

۲۵ جنوری ۲۰۲۴

زنده یاد"انیس آزاد"

آشنا

ای زنی که:
در بادیهٔ چشمانم منزل نمودی
اینک واژه های
عطر آگین یک خواب را
به رویِّ سنگهای سوخته مریز
تا مرمرِ آبی چشمانت را
با بلور نامها آشنا کنم
صداقت
صداقت
شاید این هم برای تو نامی ست
نامی بس بزرگ
من نیز او را دوست دارم
تا پهنای دُور آسمان
مرا تا انتهای یک خطِ مستقیم خواهی بُرد
آنجا باز برایت خنده کنم؟

چرا خطوط نامرئی لبخندم را تعبیر نمی کنی
من ترا تا وُسعت چشمانت دوست دارم
دیگر بیگانه ام مخوان
من دیریست بیگانگی را از خود رانده ام
وهرگز بیگانه ای سُراغم نخواهد آمد
وهرگز
مرا کسی بیگانه نخواهد پنداشت
من روز را با چشمهای تو
برای دستهای ساحل هدیه می کنم
تا در دُوردستی که خداوند دریا ها
به انتظارِ چشمان تو نشسته.
من آبهای شیرین دریا را دوست دارم
من کوسه ها را نیز دوست دارم
شاید تو با شهپر ماهیها شنا کنی
خداوند دریا
آری
او نیز بیگانه نیست
***
ای زنِ محبوب
تو از من چه انتظاری داری؟
من که نامهٔ پاره شدهٔ عشقم
شاید برایت
جملات کهنه مفهومی نداشته باشد
تو واژه های نو را بلدی؟
من نیز دگر زبانِ کهنه ندارم
تا از کتابی که طفلانِ
خانواده های مذهبی
در مساجد می خوانند
برایت بگویم.
من زبانِ کهنه ام را فراموش کرده ام
و امّا تو
آری تو
واژه زیبائی
چون شارِق[1]

شاید برای دیگران مفهوم خاصی داشته باشی
امّا من ترا در معنی محدود نمی کنم.
ای زنی که از گریبانم
چون گلی سر بر افراشته ای!
مو های خاکی ام را با پنجه های خود مَکَن
آنان از شب بیزارند
وسفید گشته اند
تو همیشه چهره ات را چون دخترانِ
بودائی می آرائی
من همیشه؛
برایت از هندیانِ سوخته گفته ام
هندیان نیز برای ما بیگانه نیستند
ترکان نیز
چینی ها نیز
حتی امریکائی ها نیز
برای ما بیگانه نیستند.
انسان نیز واژه ای است
واژه ای بس بزرگ
شاید تو برای آنها
خودت را بیگانه جا بزنی
امّا من ترا در خویش پنهان می کنم
وبا خود بر سر رابطه ها می کشانم
امّا:
سرخی را هیچ گاه از یاد مَبَر
چون رنگهای سرخ
هیچ گاه از هم بیگانه نیستند.
۱۰ اسد ۱۳۵۷

---

۱ ـ شارق: روشن تابان بر آینده شرف و شروق برآمدن آفتاب